

Sadness in Bethany (Sermon by Cheryl Williams, preached at FBC on March 22nd, 2026 – John 11:1-45)

مارتا به همراه خواهر و برادرش - لازاروس و مریم - در بیت عنیا زندگی می‌کند. ما چیز زیادی در مورد او نمی‌دانیم، اما به نظر می‌رسد که او خواهر و برادر عملی‌تر و واقعی‌تر خانواده است. همه آنها برای عیسی کاملاً شناخته شده هستند. آنها دوستان او هستند و می‌توان فرض کرد که عیسی قبلاً با آنها مانده یا حداقل از آنها نوعی مهمان‌نوازی دریافت کرده است.

برادر لازاروس بسیار بیمار شده است، او به شدت بیمار است. او هر کاری را که هر یک از ما در چنین موقعیتی انجام می‌دادیم، انجام می‌دهد. او پیامی برای دوستش، کسی که برای خانواده کاملاً شناخته شده است، می‌فرستد تا اوضاع را به او بگوید و شاید فکر می‌کرد که او می‌تواند کمک کند.

عیسی پیام را دریافت می‌کند اما سپس رفتن به بیت عنیا برای دیدن خانواده را به تأخیر می‌اندازد. ما نمی‌دانیم چرا او برای رفتن به بیت عنیا عجله می‌کند، واقعاً نمی‌دانیم کجاست یا چقدر طول می‌کشد تا به آنجا برسد. چیزی که می‌دانیم این است که بیت عنیا خیلی به اورشلیم نزدیک است، دو مایل، فاصله کمی (حتی پیاده‌روی).

زمانی که عیسی به بیت عنیا می‌رسد، لازاروس مرده و حدود چهار روز است که دفن شده است. فکر می‌کنم می‌توانیم فرض کنیم که عیسی وقت خود را صرف فکر کردن و دعا کردن در مورد بهترین کاری که می‌توان انجام داد، کرده است. بدون شک او غرق در غم و اندوه بود و نگران سلامتی لازاروس و نگران چگونگی کنار آمدن خواهران با این موضوع. با این حال، ملاحظه دیگری نیز وجود داشت که شاگردان به آن اشاره می‌کنند - رفتن به بیت عنیا به معنای نزدیک شدن به اورشلیم بود و این به معنای خطر بود. توماس کسی است که این خطر را نام می‌برد. عیسی با رفتن به این سفر، با خطر لاس می‌زد، مقامات مذهبی از قبل مراقب او بودند و منتظر هر فرصتی برای به دام انداختن او بودند. عیسی نیاز داشت که آنچه را که باید انجام دهد، سبک سنگین کند.

عیسی تصمیم می‌گیرد به بیت عنیا برود و ببیند چه کاری می‌تواند انجام دهد.

وقتی او به بتانی نزدیک می‌شود، مارتا می‌آید و او را در حومه شهر ملاقات می‌کند، مریم در خانه می‌ماند و دیگران در شهر به او آرامش می‌دهند.

تعامل بین مارتا و عیسی جذاب است. این داستان شباهت‌هایی با داستان‌های ما از دو هفته گذشته دارد - زمانی که عیسی با زن کنار چاه ملاقات می‌کند و مرد نابینای مادرزادی را شفا می‌دهد. اما تفاوت‌های قابل توجهی نیز وجود دارد. تفاوت اصلی این است که او این خانواده را واقعاً خوب می‌شناسد، آنها دوست هستند.

مارتا، او را در مورد اینکه چرا اینقدر طول کشیده است، چرا وقتی از دوستش خبر داشته، معطل کرده است، مورد سوال قرار می‌دهد. با این حال، او همچنین حدس می‌زند که حتی اکنون نیز ممکن است اتفاقی بیفتد. مانند زن کنار چاه، این دو نفر گفتگویی دارند که چند سطح دارد. آنها شروع به صحبت در مورد الهیات می‌کنند - درست مانند کاری که او با زن کنار چاه انجام داد. گفتگوی آنها در مورد رستاخیز و زندگی جدید است. مارتا نیز مانند زن کنار چاه، عیسی را اشتباه می‌فهمد. او می‌داند و معتقد است که در پایان زمان همه رستاخیز خواهند کرد. عیسی، درست همانطور که با زن کنار چاه انجام داد، حقیقت مهمی را به مارتا می‌سپارد - من رستاخیز و حیات هستم. از یک طرف، مارتا این را درک می‌کند و اولین اعتراف ایمانی را که در عهد جدید می‌یابیم، انجام می‌دهد، زیرا می‌گوید: من ایمان دارم که تو مسیح، پسر خدا هستی، کسی که منتظرش بوده‌ایم.

سپس او را به خانه‌شان می‌برد، جایی که او مریم را در حال گریه و همه دوستانش را در حال گریه در غم از دست دادن آنها می‌بیند. او نیز از عیسی می‌پرسد که کجا بوده است. سپس عیسی در اعماق شکمش غرق در غم می‌شود. سپس از آنها می‌خواهد که محل دفن لازاروس را به او نشان دهند. آنها او را به آنجا می‌برند. عیسی گریه می‌کند. درست مانند بقیه آنها، او نیز در غم از دست دادن دوستش غرق در غم است و در درد آنها شریک است.

در مقبره، او به سادگی از آنها می‌خواهد که سنگ را جابجا کنند. مارتا وحشت‌زده است. کسی که تازه اعتراف کرده است که عیسی پسر خداست، کمی در مورد آنچه ممکن است بعداً اتفاق بیفتد، حتی در عمل، نگران بو است. آیا ایمانش رو به زوال است؟

سپس عیسی چند کار انجام می‌دهد. اول، دعا می‌کند. دوم، او از لازاروس می‌خواهد که بیرون بیاید. سوم، او از اجتماع حاضر می‌خواهد که لازاروس را آزاد کنند.

مانند تمام این داستان‌هایی که از انجیل یوحنا در طول ایام روزه می‌خوانیم، ما یک مکاشفه آهسته از اینکه عیسی کیست و خدا چگونه است، داریم.

در این داستان، ما عیسی را به عنوان کسی می‌بینیم که در درد و غم دیگران شریک است. عیسی به عنوان مکاشفه خدا، به ما نشان می‌دهد که خدا در درد، رنج و غم دیگران شریک است. همانطور که ما در حال حاضر به جهان با تمام درد و رنج آن نگاه می‌کنیم، عیسی و کسانی که او را پیروی می‌کنند، در درد، رنج و غم دیگران شریک هستند.

در مقبره، عیسی از لازاروس می‌خواهد که بیرون بیاید. خدا در شخص عیسی، ما را به زندگی دعوت می‌کند و فرا می‌خواند. ما باید به دعوت او پاسخ دهیم، تا نقش خود را در پذیرش دعوت او به زندگی در تمام کمال آن ایفا کنیم. تقریباً می‌توانم بشنوم که عیسی پس از پاسخ لازاروس به دعوت او برای بیرون آمدن، از مری الیور شاعر نقل قول می‌کند و از او می‌پرسد، حالا با این زندگی وحشی و گرانبها چه خواهی کرد.

وقتی لازاروس از قبر بیرون می‌آید، هنوز در بند است. عیسی او را باز نمی‌کند، بلکه از اجتماع جمع شده می‌خواهد تا او را باز کنند، آزادش کنند. ما فراخوانده شده‌ایم تا به آزادی دیگران از هر آنچه آنها را در بند می‌کند، از هر آنچه آنها را سرکوب می‌کند، کمک کنیم.

مانند تمام داستان‌های یوحنا، ما دعوت شده‌ایم تا خود را در داستان بیابیم. این حس وجود دارد که ما مارتا هستیم، با ایمان مطمئن و در عین حال شک و تردیدهایمان. ما لازاروسی هستیم که به زندگی جدیدی در تمام کمال آن فراخوانده شده‌ایم. ما مریمی هستیم که عیسی در غم و اندوه و دردش شریک است. ما اجتماع جمع شده‌ای هستیم که فراخوانده شده‌ایم تا دیگران را برای زندگی کامل آزاد کنیم.

در این داستان چیزهای بیشتری برای بررسی وجود دارد. مارتا و سفر ایمانش، همانطور که از یقین به شک و سپس به شادی می‌رسد، زیرا برادرش برای زندگی جدید آزاد می‌شود.

مریم و تجربه‌اش از عیسی که در درد و غم او سهیم است. لازاروس و فرصت زندگی جدید.

جامعه و نقشی که آنها در تضمین آزادی دیگران برای تجربه زندگی‌ای که عیسی ارائه می‌دهد، ایفا می‌کنند.

ما می‌توانیم شباهت‌ها را با آنچه در آینده نزدیک برای عیسی اتفاق خواهد افتاد - مصلوب شدن، مرگ، قرار گرفتن در قبر و رستاخیز - بیشتر از آن در عید پاک - بررسی کنیم.

در سه هفته گذشته، عیسی به عنوان موارد زیر آشکار شده است:

- آب زنده، که فوران می‌کند، تا مردم دیگر هرگز تشنه نشوند

- نور جهان، نشان دهنده آنچه مهم است، شفقت بر قوانین غلبه می‌کند

- رستاخیز و زندگی - پیروی از عیسی، در مورد زندگی جدید هم در حال حاضر و هم در آینده است.

ما شاهد بوده‌ایم که بینش‌های معنوی بزرگی درباره اینکه خدا کیست، برای افراد شگفت‌انگیز آشکار می‌شود - زنی بی‌نام‌نشان در کنار چاه که زمانی از جامعه‌اش طرد شده بود، مردی بی‌نام‌نشان که نابینا به دنیا آمده و دوستی صمیمی در میان غم و اندوهش.

فرزندان عزیز خدا، بیرون بروید و در درد دیگران شریک شوید، دیگران را از هر قید و بندی آزاد کنید، به خودتان اجازه دهید شک داشته باشید و از به اشتراک گذاشتن آنها با خدا نترسید. مهم‌تر از همه، بیرون بروید و مانند مردمان نور زندگی کنید. آمین.